

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

اربعین در آینه‌ی عرفان

در اربعین حسینی عَلَيْهِ السَّلَام قرار داریم؛ روز تجدید خاطره‌ی مصائب و ماتم بزرگ اهل بیت عصمت و طهارت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین. این روز دردناک و فاجعه‌بار را خدمت داغ‌دار بزرگ زمانمان، میراث‌دار بار اشک و ماتم مصائب اباعبدالله، در قرون و اعصار، حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا لثراب مقدمه‌الفداه، به محضر آن امام بزرگوار، و به همه‌ی دل‌دادگان اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَام، و سرسپردگان مکتب عاشورا تسلیت عرض می‌کنم.

اربعین روز تجدید خاطره‌ی عاشورا است. یک چهله از عاشورا تا اربعین فاصله هست. سیر از عاشورا تا اربعین، سیر «إِنَّا لِلْحُسَيْنِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» است. قافله‌ی اُسرا در روز عاشورا به اسارت گرفته شدند؛ و روز یازدهم از کربلا به سوی کوفه حرکت داده شدند. روز بعد به کوفه رسیدند. چند روز معدودی را در کوفه به سر بردند؛ و بعد از آن، ابن زیاد قافله‌ی اُسرا را به سوی شام روانه کرد؛ تا این‌که در روز اول ماه صفر، قافله‌ی اُسرا به شام رسیدند. منتها آسیران به خاطر این‌که شهر آذین بسته شود و شامیان این پیروزی را در به خاک و خون کشیدن فرزندان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جشن بگیرند؛ دو، سه روزی بیرون دروازه‌ی شام نگاه داشته شدند. بعد از آن قافله‌ی اُسرا، از دروازه‌ی ساعات وارد شام شد؛ یک هفته‌ای در شام توقف داشتند. تلخ‌ترین شرایط، غم‌بارترین و دردناک‌ترین ایام در کل ایام حرکت قافله از مدینه به سوی کربلا، از کربلا تا شام، از شام تا کربلا و از کربلا تا مدینه هم، ایام شام بود. بعد از این یک هفته‌ی دردناک و فاجعه‌بار، قافله‌ی اُسرا برای بازگرداندن شدن به مدینه، از شام حرکت داده شدند. در بازگشت، قافله به دو راهی‌یی رسید که یک سوی آن به سمت مدینه می‌رفت و سوی دیگر

به سمت کربلا. مسؤول این قافله از طرف یزید مأمور شده بود، تا حدودی مراعات حال اُسرا را کند؛ زیرا مشکلاتی که این قافله در همان یک هفته‌ی اقامت در شام، برای یزید پیش آورد؛ مشکلات بسیار عظیمی بود؛ یزیدی که برای قدرت‌نمایی، اُسرا را با این حال وارد شام کرد و بعد آن مجلس عظیم را برپا کرد تا پیروزی خود را بر دشمنانش، به رُخ دولت‌مردان و به رُخ سَفَرای کشورهای خارجی بکشد، در همان مجلس با سخنرانی زینب کبری علیها السلام و امام سجاد علیه السلام ورق برگشت؛ شرایط کاملاً به عکس شد. در آن مجلس یزید از صورت یک فاتح و پیروز، به یک فرد شکست‌خورده‌ی ذلیل و خوار تبدیل شد. و بعد از آن هم، به خاطر این‌که به نحوی خود را از زیر فشار افکار عمومی نجات دهد، ظاهراً تسهیلاتی را برای اهل‌بیت علیهم السلام قائل شد. به امام سجاد علیه السلام گفت به عنوان جبران این حادثه، هر چه بخواهید ما در اختیار شما می‌گذاریم. امام سجاد علیه السلام فرمودند: چیزی که ما از شما می‌خواهیم، جامه‌ی خونین اباعبدالله‌الحسین علیه السلام و سرهای مطهر شهداست. یزید به دست و پا افتاده بود که به نحوی اینها را راضی کند؛ تا این موج عجیبی را که دارند ایجاد می‌کنند، آرام کند. حضرت زینب علیها السلام عنوان داشتند در کربلا به ما فرصت داده نشد که بعد از شهادت عزیزانمان سوگواری کنیم. خواسته‌ی من از شما این است که اجازه دهید مجلس ماتم و عزایی برای عزیزانمان برپا کنیم. و یزید هم چنین اجازه‌ای را داد. چون می‌خواست یک مقدار شرایط را آرام کند. ولی همان مجلس سوگواری، همان مجلس عزاداری، به یک کانون انقلاب علیه یزید تبدیل شد. روضه‌خوان آن مجلس زینب کبری علیها السلام بود؛ امام سجاد علیه السلام بود؛ حضرت سکینه بنت الحسین علیها السلام بود؛ امّ کلثوم، خواهر حضرت زینب علیها السلام و اباعبدالله علیه السلام بود و اینها فجایی را که در کربلا اتفاق افتاده بود، بازگو کردند. تمام مردم شام جلب این مجلس شدند. بعد از این افشاگری، شهر شام آماده‌ی انفجار شد. یزید به خوبی احساس کرد که اگر این گروه اُسرا، که در واقع اکنون آنها یزید و یزیدیان را در شام به اسارت گرفته‌اند؛ چند روزی بیشتر در شام بمانند؛ حکومت او واژگون می‌شود. به همین خاطر دستور داد: هر چه سریع‌تر اُسرا را به مدینه برگردانند. کسی را هم به عنوان مسؤول این قافله تعیین کرد و به او دستور داد به خاطر اینکه اینها تحریک نشوند و باز بیشتر علیه ما فعالیت نکنند؛ با آنها مدارا کن. به همین خاطر وقتی که به آن

دوراهی رسیدند؛ مسؤول قافله از امام سجّاد علیه السلام سؤال کرد: چه دستور می‌دهید؟ به کدام سمت برویم؟ امام سجّاد علیه السلام فرمودند: از عمّه‌ام زینب علیها السلام سؤال کنید. حضرت زینب علیها السلام فرمودند: به کربلا. قافله امروز به کربلا رسید. روز اربعین، روز بازگشت قافله‌ی اُسراست. «مِنَ الْحُسَيْنِ إِلَى الْحُسَيْنِ؛ مِنَ الْكِرْبَلَاءِ إِلَى الْكِرْبَلَاءِ» این حرفی را که گفتم اربعین یک چهل‌ه‌ی کامل است و یک دور کامل، یک سیر کامل است؛ به این خاطر است. اگر در کل آفرینش، این مسیر «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۱ را داریم؛ تجلّی تامّ ربوبیت حضرت حق، در وجود مقدّس اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است. بنابراین ربّ مطلق، ذات مقدّس حقّ متعال است. امّا ربّ مضاف، در عالی‌ترین مرتبه‌ی خودش، وجود مقدّس اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است. اینها هم رتّبند. در واقع مظاهر و مجاری ربوبیت حضرت حقّند. البته ربوبیت حضرت حق محدود به آنها نیست؛ بلکه در مراتب عالم خلقت جریان دارد. همه‌ی انبیا، همه‌ی اولیا، همه‌ی معلّمان، همه‌ی پدر و مادرها، همه‌ی اینها رتّبند؛ هرکدام در سطح خودشان. اینها ربّ مضافند. ولی ربّ مضاف در مرتبه‌ی اعلای خودش، اهل بیت علیهم السلام هستند؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمّه‌ی هدی^۱ صلوات الله علیهم اجمعین هستند. لذا آن حقیقت «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، وقتی به تعین می‌رسد؛ در عالم تعین، «إِنَّا لِلْحُسَيْنِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» می‌شود. شما این سیر «إِنَّا لِلْحُسَيْنِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را، از عاشورا تا اربعین می‌بینید؛ از کربلا تا کربلا. تجلّیات حضرت حق در قوس نزول، از عالی‌ترین مرتبه تا پایین‌ترین مرتبه جاریست. این تجلّیات مرتبه به مرتبه نزول می‌کنند. از اوّلین تعین که فیض منبسط است تا قاعده‌ی عالم ناسوت؛ چون ذات مقدّس حضرت حق یک حقیقت بلا تعین است که هیچ خصوصیتی در آن دیده نمی‌شود؛ هیچ تعینی، هیچ مشخصاتی ندارد. به همین خاطر قابل شناخت هم نیست. مطلقاً احدی به ذات راه ندارد. گفت:

به عقل نازی حکیم تا کی به فکرَت ره نمی‌شود طی
به کُنه ذاتش خِرَد بَرَد پی اگر رسد خَس به قَعَرِ دریا

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

تَعَيِّن اَوَّل در عالم، فیض منبسط است؛ که یک وجود گسترده است که همه‌ی هستی را در بر گرفته است. تجلیات حضرت حق، تجلیات مقام احدیت، در مراتب مختلف هستی ظاهر می‌شود. اولین تجلی، تجلی آسمانی و صفاتی حضرت حق است. اصطلاحاً فیض اقدس. و در شعاع آسماء و صفات الهی، اعیان ثابته که صورت علمی مخلوقات در علم حضرت حق هستند، در مرتبه‌ی بعد، اعیان ثابته در عالم خارج تحقق پیدا می‌کنند. عقول مُجَرَّده و موجودات جَبَروتی عالم جَبَروت را می‌سازند. در مرتبه‌ی بعد نفوس کَلِیه و مُثُل مُعَلَّقه، عالم مَلَكوت را می‌سازند؛ مَلَكوت اَعْلیٰ که نفوس کَلِیه را در بر می‌گیرد و مَلَكوت اَسْفَل که مُثُل مُعَلَّقه‌اند. در مرتبه‌ی بعد از عالم مَلَكوت، عالم ناسوت قرار دارد؛ که قاعده‌ی عالم وجود است؛ در هستی اَسْفَل سافلین است؛ پایین‌ترین مرتبه است و از ضعیف‌ترین مرتبه از نور هستی برخوردار شده است. لذا به انتهای قوس نزول که می‌رسید، عالم ناسوت است و در انتهای عالم ناسوت، جمادات هستند که کم‌ترین بهره را از نور هستی دارند. نقطه‌ی مقابل این قوس نزول که آفرینش را ایجاد کرد، قوس صعود است؛ که از پایین دوباره برمی‌خیزد به سمت بالا. جماد به گیاه، گیاه به حیوان، حیوان به پیکره‌ی انسان، به بشر مبدل می‌شود و آن وقت این انسان سیر اَلِی الله را شروع می‌کند و با تهذیب و تزکیه‌ی نفس مراتب سلوک اَلِی الله را طی می‌کند؛ از عالم ناسوت به مَلَكوت، از مَلَكوت به جَبَروت پرمی‌کشد و از آن جا هم، گفت:

بار دیگر از مَلَك پَرَّان شوم آن چه اندر وَهَم ناید آن شوم

از عالم جَبَروت هم به عالم لاهوت پرمی‌کشد و در مقام واحدیت، مراتب توحید و فنا را طی می‌کند؛ توحید و فنای افعالی، توحید و فنای صفاتی، توحید و فنای آسمانی. تا این‌که بالاخره آخرین جهش و پرش صورت می‌گیرد و به مرحله‌ی توحید و فنای ذاتی می‌رسد. یعنی از همان نقطه‌ای که حرکت در قوس نزول آغاز شده بود؛ به همان نقطه، قوس صعود ختم می‌شود. این در واقع تصویر عالم هستی است. سیر انسان هم همین سیر است. یعنی در جهان اَنفُس هم همانند جهان آفاق، همین مراتب

وجود دارد. انسان از جوار قُرب حضرت حق تَنَزَّل پیدا کرد؛ «تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲؛ مراتب هستی را یک به یک طی کرد. یک وقتی جایی بود که «لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً»^۳؛ شیءای بود، اما مذکور نبود؛ هنوز تَعَيُّنی پیدا نکرده بود. بعد کم کم تَعَيُّنات او را در بر گرفتند؛ مرتبه به مرتبه در مراتب هستی خودش، در جهان درون خودش پایین تر آمد. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ؛ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»^۴. از جوار قُرب حضرت حق، به دورترین نقطه، و به آسفل سافلین آمد. محجوب به حُجُب نورانیه و حُجُب ظلمانی شد و به پست ترین مرتبه تَنَزَّل کرد. این قوس نزول است. حالا دوباره برمی گردد؛ حرکت را از انتها و قاعده‌ی قوس نزول شروع می کند. دوباره مرتبه به مرتبه، با تهذیب نفس، با سلوک اِلَى الله، با عبادت و بندگی حضرت حق، با ذکر خدای متعال بالا می رود؛ مرتبه به مرتبه این حجاب‌هایی را که او را دربرگرفتند، می درد و خود را از آنها می رهند. دائماً مرتبه به مرتبه، در مراتب هستی بالاتر می آید. از عالم ناسوت خارج می شود؛ سر از عالم مَلَكُوت درمی آورد. از عالم مَلَكُوت هم می گذرد؛ به عالم جَبْرُوت می رسد. از عالم طَبَع رها می شود و به عالم مِثَال راه پیدا می کند. از عالم مِثَال می گذرد و به عالم عقل پرمی کشد و از عالم عقل هم که جَبْرُوت درونی خودش است؛ از آن جا هم پرواز می کند. گفت:

بار دیگر از مَلَك پَران شوم آن چه اندر و هم ناید آن شوم

به مقام واحدیت پرمی کشد؛ و مراتب توحید و فنا را طی می کند. تا بالاخره برگردد به همان جایی که در آغاز بود؛ «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۵. گفت:

۲. سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۸۰ و الحاقه: ۴۳.

۳. سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۱.

۴. سوره‌ی تین، آیه‌های ۴ و ۵.

۵. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

پس عَدَمَ گردم عَدَمَ چون آرغنون گویدم که اِنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ

این سیر، در تَعَيَّن، در واقع سیر از حقیقت ولایت است، به سوی حقیقت ولایت. این «اِنَا لِلّٰهِ وَ اِنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ» در تَعَيَّن، نزول و دور شدن و محجوب شدن نسبت به ولیّ اعظم حضرت حق است و بعد دوباره برگشتن به محضر او. لذا از عاشورا تا اربعین، از کربلا تا کربلا، جلوه‌ی همین سیر است. از پیش حسین علیه السلام نزول به دربار یزید، از اعلیٰ علیّین به اسفل سافلین، نیمه‌ی این سفر اسارت است. از عاشورا تا اول سفر، نیمه‌ی اول سیر اتفاق می‌افتد؛ از حسین تا یزید؛ از اعلیٰ علیّین تا اسفل سافلین؛ از کربلا تا شام. نیمه‌ی دوم سیر، از اسفل السافلین، یعنی از شام ویران، از یزید پلید فاصله گرفتن است؛ و دوباره برگشتن به نزد حسین علیه السلام. این هم قوس صعود. پس داستان عاشورا تا اربعین، دقیقاً در برگیرنده‌ی قوس نزول و قوس صعود است. یک سیر کامل است. لذا یک دوست اهل بیت علیهم السلام، یک مؤمن، یک شیعه‌ی دل‌داده‌ی اهل بیت علیهم السلام، در این چهل روز یک چهله را طی می‌کند. چهله نشینی عُرفاً و سالکین را که شنیده‌اید؟ این یک چهله‌ی کامل است. این چهله از عاشورا شروع می‌شود؛ و به اربعین ختم می‌گردد. اگر یک دوست اهل بیت علیهم السلام، این سیر را به شایستگی طی کرده باشد؛ وقتی به اربعین می‌رسد؛ به لقاء ابا عبدالله علیه السلام نائل می‌شود. در انتهای سیر صعود، وصال و لقاء است؛ در حسین علیه السلام فنا می‌شود؛ و به ابا عبدالله علیه السلام بقاء پیدا می‌کند. اگر این سیر را آن‌گونه که شایسته است، طی کرده باشد؛ از زمان بین عاشورا تا اربعین به شایستگی بهره گرفته باشد و این سفر را با بُراق عشق ابا عبدالله علیه السلام طی کرده باشد؛ دیده‌ی باطنش به جمال دل‌آرای ابا عبدالله الحسین علیه السلام باز می‌شود. این سفر، سفر رنج است؛ سفر اسارت، سفر درد و رنج. از همان لحظه‌ی نخستین که خیمه‌ها به آتش کشیده شدند؛ معجزها از سر بانوان حرم کشیده شد و تازیانه‌ها بر پیکر رنجور آنها نواخته شد؛ این سیر با رنج، با ریاضت آغاز شد. تا به کوفه آمدند. طعن و کنایه‌های کوفیان، نگاه‌های گزنده‌ی مردم پیمان‌شکن کوفه، و جسارت‌هایی که به اهل بیت علیهم السلام شد؛ به بند و زنجیر کشیده شدن آنها، در دربار ابن زیاد مورد توهین قرار گرفتن آنها و بعد هم سفر طولانی از کوفه تا شام، که در مسیر هرجا به

آبادی‌یی نزدیک می‌شدند، قافله راهش را به سمت آن آبادی کج می‌کرد، تا قدرت و شکوه حکومت یزیدی را نشان مردم بدهند؛ که چطور دشمنان خلیفه به خاک و خون کشیده شدند! و خانواده‌شان به اسارت گرفته شدند! به هر شهر و آبادی‌یی که می‌رسیدند، سرهای مطهر شهدا از این جعبه‌ها بیرون می‌آمد؛ دوباره بر سر نیزه‌ها می‌شد و همراه با این زن و بچه‌های داغ دیده، اینها را به نمایش می‌گذاشتند. تمام این سفر رنج است؛ تَعَب است؛ خون دل خوردن است. تا به شام می‌رسند؛ به اَسْفَلِ سَافِلِین. بیشترین رنج‌ها را آنجا متحمّل می‌شوند. بنا به نقلی، از امام سجاد علیه السلام سؤال کردند: در این سفر کجا به شما بیشتر سخت گذشت؟ از مدینه حرکت کردید و به مدینه بازگشتید، کجا بیشتر به شما سخت گذشت؟ حضرت سه بار فرمودند: «**الْشَّام، الشَّام، الشَّام**». اهل بیت علیهم السلام بیشترین رنج‌ها و دردها را در شام متحمّل شدند و بعد، سفر بازگشت از شام به سوی کربلا. لذا سالک اَلِی الله، در سیرش برای رسیدن به لقاء و وصال، باید خود را آماده‌ی تحمّل سختی کند. گفت:

نازپرورده تَنَعَّم نَبَرَد راه به دوست عاشقی شیوه‌ی رندان بَلاکش باشد

نمی‌شود انسان با تَنَعَّم، و با غلتیدن در ناز و نعمت به جایی برسد. گفت:

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود مُزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

باید آماده‌ی تحمّل سختی شد. وقتی که انسان طالب لقاء است، باید هزینه‌ی این راه را هم پردازد. قرآن فرمود: «**يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ**»^۶ فرمود: ای انسان تو در بستر زندگی، رنج بسیار می‌کشی؛ رنج‌های بسیار عظیم. اما این رنج‌ها، رنج‌های بیهوده نیست. این رنج راه وصال و لقای دوست و محبوب است. این رنج سفر به سوی خانه‌ی دوست است، برای دیدار او. «**إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ**

^۶. سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

كِدْحًا فَمُلَاقِيهِ». پس اگر کسی آرزوی دیدار کرده است؛ «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ»^۷ کسی که امید بسته به

دیدار محبوب خود، ربّ خود؛ این شخص باید آماده‌ی تحمل دشواری باشد. گفت:

ناداده تن به خواری و ناکرده ترکِ سرّ ره نابد به اختر شاهی گدای ما

باید آماده‌ی رنج شود؛ آماده‌ی سختی شود. چیزی را طلب کرده است که برای آمادگی رسیدن به آن

چیز، می‌بایست متحمل سختی‌ها شود. لذا این سیر «مِنَ الْحُسَيْنِ إِلَى الْحُسَيْنِ؛ مِنَ الْكربلاءِ إِلَى الْكربلاءِ

مِنَ الْعاشورا إِلَى الْأربعين»؛ این سیری است که در آن رنج است؛ در آن دشواری است. این داستان اربعین

است، در آیین‌های عرفان، در آیین‌های اهل معرفت. امیدواریم دوستان اهل بیت این سیر را طی کنند. از

نظر تقویم زمان می‌گذرد. بالاخره روزها از عاشورا فاصله می‌گیرند؛ تا به اربعین می‌رسند. اما آیا ما از

عاشورا به اربعین رسیدیم؟ آیا سیر «مِنَ الْحُسَيْنِ إِلَى الْحُسَيْنِ» را طی کردیم؟ آیا در این سیر باطنی، در

باطنمان به ملاقات حقیقت حسینی نائل شدیم؟ مهم این است. اما صورت ظاهر، اربعین روز بازگشت

قافله‌ی اَسْرًا به کربلاست. در حدیثی داریم: «إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَرْبعينَ صَبَاحاً»^۸ آسمان چهل

روز بر حسین عليه السلام گریست. و مقصود از آسمان، آسمانیانند؛ مَلَکوتیانند؛ موجودات آسمانی‌اند؛ حقایق

آسمانی‌اند. آسمان هم، نه به معنی آسمان ظاهر؛ بلکه به معنی آسمان معنا، آسمان حقیقت. گفت:

در بارگاه قُرب که جای مَلال نیست سرهای قُدرسیان همه بر زانوی غم است

در قُرب حضرت حق، مَلال و غم راه ندارد؛ اندوه راه ندارد. آن‌جا رضایت مطلق و بهجت و سرور مطلق

است. کما اینکه در بهشت هم همین‌طور است. در بهشت هیچ رنجی نیست؛ هیچ غمی نیست؛ هیچ

اندوهی نیست؛ هیچ حُزنی نیست. قُرب فوق بهشت است. لذا به هیچ وجه غم و اندوه به آن‌جا راه ندارد.

اما برخلاف این، در این بارگاهی که هیچ جای اندوه نیست؛ در ماجرای اباعبدالله الحسین عليه السلام، سرهای

^۷. سوره‌ی کُف، آیه‌ی ۱۱۰.

^۸. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۸۱ و مجلسی، بحار، ج ۴۵، ص ۲۰۶.

قُدیسان همه بر زانوی غم است. همه‌ی اهل آسمان عزادار و سوگوار اباعبدالله علیه السلام هستند. آسمانیان، چهل روز از عاشورا تا اربعین، بر مظلومیت اباعبدالله‌الحسین علیه السلام گریستند. گروهی از آنها گریه را رها نکردند. گروهی از آنها آمدند معتکف کوی اباعبدالله‌الحسین علیه السلام شدند. گروهی از ملائکه هم که از روز عاشورا بالای مرقد مطهر اباعبدالله‌الحسین علیه السلام جمعند. از آن روز، تا امروز و تا قیامت می‌گریند؛ ضجه می‌زنند. آنهایی که اهل دیده‌ی باطنند می‌بینند؛ این ضجه‌زدن‌های تکان‌دهنده‌ی ملائکه بالای ضریح مطهر، زیر قُبه‌ی اباعبدالله‌الحسین علیه السلام خیلی صحنه‌ی جان‌خراشی است. اگر کسی چشم باطنش باز شود و ببیند؛ گوش باطنش باز شود و بشنود؛ تحملش بسیار دشوار است. کم کسی است که بتواند تحمل کند و با دیدن این صحنه قالب تهی نکند و از دنیا نرود. این ماتم و عزا از روز عاشورا شروع شد؛ هنوز هم برپاست. بنابراین به یک اعتبار، این عزای چهل روزه، که در آسمان، در عرش حضرت حق، در قُرب الهی برپا شد؛ این عزای چهل روزه، در برگیرنده‌ی این اربعین است؛ «إِنَّ السَّمَاءَ بِكَتِّ عَلَى الْحُسَيْنِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا»^۹. در عالم ظاهر هم، بعد از این که قافله‌ی اُسرا به کوفه رسید؛ و سرهای مطهر شهدا را به دربار ابن زیاد آوردند؛ ابن زیاد خوشحال از این موفقیتی که در انجام آن مأموریت به دست آورده است، دو تا پیک فرستاد. یک پیک را به سمت شام فرستاد، تا خبر این پیروزی را به یزید برسانند؛ یک پیک را هم به سمت مدینه فرستاد تا خبر را به فرمان‌دار مدینه برسانند؛ که بله، حسین و حسینیان را تار و مار کردیم؛ همه را از بین بردیم. آن پیکی که به مدینه آمد، خبر را رساند. جابر بن عبدالله انصاری، این صحابه‌ی کهنسال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فروغ چشمش کاسته شده بود و چشم او دید زیادی نداشت، و شاید به سبب همین دو مسأله، یعنی کهنسالی و نداشتن قدرت دید، موفق نشد که در این سفر همراه اباعبدالله علیه السلام باشد، به محض این که خبردار شد که اباعبدالله‌الحسین علیه السلام غریبانه، تنها، با لب عطشان، در بین دو نهر آب، مظلومانه به شهادت رسیده است؛ از مدینه حرکت کرد. عَطِيَّةُ بنِ سَعْدِ، که او دیگر

^۹. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۸۱ و مجلسی، بحار، ج ۴۵، ص ۲۰۶.

صحابی نبود؛ از تابعین بود^{۱۰}؛ عَطِيَّةُ بِنِ سَعْدِ دَانِشْمَنْدِ بَزْرَگِیِ اسْت. دَر تَفْسِیْرِ قُرْآنِ شَاگَرْدِ اِبْنِ عَبَّاسِ اسْت. خُودِش پَنْج جَلْدِ تَفْسِیْرِ قُرْآنِ نُوْشْتِه اسْت. عَطِيَّةُ بِنِ سَعْدِ از مَحْدَثِیْنِ بَزْرَگِ و وَالْمَقَامِ اسْت. اَحَادِیْثِ زِیَادِی نَقْلِ كَرْدِه اسْت. یَكِی از رَاوِیَانِ خُطْبَه‌ی حُضْرَتِ زَهْرَا عَلِیْهَا السَّلَامُ هَمِیْنِ عَطِيَّةُ بِنِ سَعْدِ اسْت. شَخْصِیَّتِ وَالْمَقَامِیِ اسْت. گَاهِی اَوْقَاتِ مَدَّاحَانَ و ذَاكِرَانَ مِی گُوینْد: غَلَامِ جَابِرِ. نَه، غَلَامِ نَبُوْد؛ دُوسْتِ جَابِرِ بُوْد. مَنْتَهَا بَه قَصْدِ خُدْمَتِ بَه اِیْنِ صَحَابِی كَهَنَسَالِ پِیَاْمِبِرِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، دَر اِیْنِ سَفَرِ، بَرایِ زِیَارَتِ قَبْرِ مَطَهَّرِ اِبَا عَبْدِاللهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَمْرَاهِ جَابِرِ بُوْد. بَارَهَا خُدْمَتِ عَزِیْزَانَ گُفْتِهَام، اِیْنِ كَسَانِی كَه بَه عُنْوَانِ خُدْمَتِ گُذَارِی نَزْدِ بَزْرَگَانِ، یَعْنِی دَر وَهْلَه‌ی اَوَّلِ پِیْغَمْبَرِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اِئْمَهٗ عَلِیْهَا السَّلَامُ، و دَر وَهْلَه‌ی بَعْدِ، بَزْرَگَانِ از اِرَادَتْمَنْدَانِ اَهْلِ بَیْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، بُوْدِه‌اَنْد؛ اِیْنِهَا خُدْمَتِ گُذَارِی رَا بَهَانَه‌یِی كَرْدِه بُوْدَنْد، تا تَوْفِیْقِ حُضُورِ مَدَاوَمِ دَر مَحْضَرِ اَنْ بَزْرَگِ رَا دَاشْتِه باشَنْد. و اَمِیْدِوَارِیْمِ خُدا هَمِیْنِ رُوحِیَه رَا بَه ما هَم بَدَهْد؛ رُوحِیَه‌ی خُدْمَتِ-گُذَارِی. دَر خَاْنَه‌ی اَهْلِ بَیْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خُودْمَانَ رَا غَلَامِ بَدَانِیْم؛ خُودْمَانَ رَا كَنْیِزِ بَدَانِیْم؛ و اِیْنِ گُونَه، شَبَانَه رُوزِ دَر خُدْمَتَشَانَ باشِیْم. و اِگَر خُدا بَزْرَگِیِ از دُوسْتَانَ اَهْلِ بَیْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رَا نَصِیْبِ ما كَرْد، هَمِیْنِ حَالَتِ رَا نَسَبَتِ بَه او دَاشْتِه باشِیْم؛ اَحْساسِ كُوجَكِی و خُدْمَتِگُذَارِی.

اِیْنِهَا رُوزِ اَرْبَعِیْنِ بَه كَرْبَلَا رَسِیْدَنْد. عَطِيَّةُ خُودِش نَقْلِ مِی كَنْد؛ مِی گُوید: وَقْتِی رَسِیْدِیْمِ بَه سَرْزَمِیْنِ غَاضِرِیَه، سَرْزَمِیْنِ كَرْبَلَا، جَابِرِ بِنِ عَبْدِاللهِ اَنْصَارِی رَفْتِ دَاخِلِ اَبِ فِرَاتِ؛ و دَر نَهْرِ فِرَاتِ غَسْلِ كَرْد. بَعْدِ جَاْمَه‌ی اِحْرَامِ پُوشِیْد. اِیْنِ كَه مِی گُویم لِقَاىِ وِلِیِّ اعْظَمِ خُدا، تَعَيَّنِ لِقَاءِ اللهِ اسْت، مِثْلِ حُجِّ؛ شَاهِدِ اَنْ رَا دَر اِیْنِ جَا بَیْنِیْد. جَابِرِ بِنِ عَبْدِاللهِ اَنْصَارِی جَاْمَه‌ی اِحْرَامِ بَر تَنْ كَرْد. لَنْگِی بَه كَمْرِ بَسْت. رَدَايِی بَر دُوشِ اَفَكَنْد و پَاها رَا بَرَهْنَه كَرْد. یَا دَتَانَ باشْد اِگَر بَه كَرْبَلَا مَشْرُفِ شَدِیْد، خُصُوصاً دَر اَنْ مَحْوُطَه‌یِی كَه بَیْنِ الْحَرَمِیْنِ اسْت، اِگَر بَتَوانِیْد و اذِیْتِ نَشُویْد، كَفَشِ بَه پا نَكْنِیْد. اَنْ طُورِ كَه عَطِيَّةُ نَقْلِ مِی كَنْد، جَابِرِ بَعْدِ از اِیْنِ كَه غَسْلِ كَرْد؛ جَاْمَه‌ی اِحْرَامِ خُودِش رَا با سَعْدِ، كَه گِیَاهِ خُوشْبُویِیِ اسْت، خُوشْبُو كَرْد و دَر حَالِی كَه

^{۱۰}. صَحَابِی هَا كَسَانِی هَسْتَنْد كَه رَسُولِ خُدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَا دِیْدَنْد. تَابَعِیْنِ كَسَانِی اَنْد كَه رَسُولِ خُدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَا نَدِیْدَنْد.

به شدت می‌گریست؛ با قدم‌های کوتاه، از فرات دور می‌شد؛ و به قبر مطهر اباعبدالله علیه السلام نزدیک می‌شد. و هر قدمی که برمی‌داشت؛ ذکر خدا می‌گفت. در کتاب ره توشه‌ی دیدار ادب رفتن به زیارت را گفتیم. انسان وقتی به زیارت می‌رود، قدم‌ها را کوتاه بردارد؛ و این حرکتش توأم با ذکر خدا باشد.

وقتی جابر به سر قبر مطهر حضرت رسید، یا به خاطر کهنسالی، یا به خاطر شدت اشکی که از چشمان او جاری بود، دیگر چشمش کار نمی‌کرد. به عطیه گفت: عطیه دست‌های من را بگذار؛ روی قبر اباعبدالله علیه السلام. عطیه می‌گوید: وقتی دست‌های جابر را روی قبر حسین علیه السلام گذاشتم؛ از شدت گریه از هوش رفت؛ روی قبر اباعبدالله علیه السلام بی‌هوش شد. به سرعت دویدم، مقداری آب آوردم. آب را به صورت جابر زدم؛ و جابر را به هوش آوردم. جابر وقتی به هوش آمد؛ به خودش آمد؛ شروع کرد صدا زدن: «حَبِیبِی یا حَسِین». سه بار یا حسین گفت. بعد برگشت، گفت: «حَبِیبٌ لَا یُجِیبُ حَبِیبَهُ»^{۱۱} یعنی دوست پاسخ دوست خودش را نمی‌دهد؟ من غلام شما هستم. من غلام شما اهل بیتم. من عاشق و دل‌داده‌ی شما هستم. چه شده حسین جان جواب جابر را نمی‌دهی؟ بعد خودش برگشت به خودش جواب داد؛ گفت: جابر چگونه حسین علیه السلام پاسخ تو را بدهد، در حالی که رگ‌های گردن او را بریدند؟ چگونه حسین علیه السلام پاسخ تو را بدهد، در حالی که بین بدن و سر مطهر ایشان فاصله‌های زیادی انداختند؟ بعد شروع کرد به شهادت دادن و سلام دادن خدمت اباعبدالله‌الحسین علیه السلام. همان زیارتی که از جابربن عبدالله انصاری نقل شده است. و آن زیارت، غیر از این زیارت اربعین منقول از امام صادق علیه السلام است. زیارت اربعین، یک زیارت دیگری است. آنچه جابر خواند، خیلی شبیه زیارت نیمه‌ی رجب اباعبدالله‌الحسین علیه السلام است. شاید اصلاً همان باشد. تفاوت و اختلافش با زیارت نیمه‌ی رجب از نظر عبارات بسیار کم است. شروع کرد شهادت دادن و سلام کردن خدمت اباعبدالله‌الحسین علیه السلام. بعد هم

^{۱۱}. طبری آملی، بشارة المصطفی لشعبة المرتضی، ص ۷۴ و مجلسی، بحار، ج ۶۵، ص ۱۳۰.

بعد از زیارت ابوعبدالله علیه السلام ، رو کرد به قبور مطهر شهدا، به آنها سلام داد. به شهدا خطاب کرد و گفت: سوگند به آن کسی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرده است؛ ما هم در مقام و مرتبت شما شریکیم. عطیه می گوید: من خیلی تعجب کردم. برگشتم گفتم: جابر این چه سخنی است که شما می گوید؟ بیابان هایی را که آنها از مدینه تا کربلا پشت سر گذاشتند، ما کجا طی کردیم؟ کوه هایی که بر آنها بالا رفتند، و دره هایی که فرود آمدند، ما کجا طی کردیم؟ سختی هایی که اینها در این سفر کشیدند، ما کجا متحمل شدیم؟ ما کجا شمشیرهایی را که آنها در راه خدا زدند، زدیم؟ آنها بین سرها و بدن هایشان فاصله افتاد؛ ما کجا چنین اتفافی برایمان افتاد؟ آنها همسرانشان بیوه شدند؛ فرزندانشان یتیم شدند؛ ما کجا یک چنین اتفافی برایمان افتاد؟ جابر چگونه به این شهدا می گوید: ما در مقام و مرتبت با شما شریکیم؟ جابربن عبدالله انصاری برگشت به عطیه گفت: عطیه از حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که حضرت می فرمودند: «مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُشِرَ مَعَهُمْ وَ مَنْ أَحَبَّ عَمَلًا قَوْمٍ أَشْرَكَ فِي عَمَلِهِمْ»^{۱۲} پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس گروهی را دوست بدارد؛ با همان گروه محشور خواهد شد؛ در شمار همان گروه به حساب خواهد آمد. و هر کس عمل جمعی را دوست بدارد؛ در عمل آنها، با آنها شریک است. و من سوگند می خورم به خدایی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرد؛ من و دوستان من جابر، با نیتمان همراه با ابوعبدالله علیه السلام هستیم. دقیقاً نیت ما همان چیزی است که حسین علیه السلام و یارانشان آن نیت را داشتند؛ برآن بودند. و چون نیتمان یکی است؛ بنابراین با آنها همراهیم. این هم نکته ی بسیار ظریف و لطیفی است که قبلاً هم به مناسبتی در بحث های مصباح اشاره کردیم. انسان با نیت می تواند شریک تمام کارهای خیر باشد. با عمل نمی شود. انسان در آن واحد، یک کار را بیشتر نمی تواند انجام دهد. اما می تواند با نیت خود، در آن واحد شریک تمام کارهای خیری باشد که در عالم اتفاق می افتد. بعد از جنگ جمل، یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام خدمت حضرت عرض کرد: ای کاش برادر من هم در این جنگ می بود؛ و توفیق پیدا می کرد در رکاب شما شمشیر می زد؛ و در این پیروزی شریک

^{۱۲} . محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۰۸ و مجلسی، بحار، ج ۶۵، ص ۱۳۱.

می‌شد. حضرت فرمودند: «أَهْوَىٰ أَحَبُّكَ مَعَنَا؟»^{۱۳} آیا دل برادرت با ما بود؟ آیا او هم دوست می‌داشت در این جنگ همراه ما باشد؟ گفت: آری! به خدا قسم آری. منتها یک مشکلی، یک گرفتاری‌یی برایش پیش آمد؛ موفق نشد خودش را برساند. حضرت فرمودند: برادر تو در این جنگ همراه ما بود. و نه تنها برادر تو، بلکه کسانی در این جنگ همراه ما بودند، که در أرحام نساء، و در أصلاب رجال قرار دارند؛ و در قرون آینده متولد می‌شوند. چون آنها هم آرزو دارند که ای کاش می‌شد همراه ما بودند. آنها هم در این جنگ همراه ما هستند. و در اجر این جهاد شریک ما هستند. همین نکته را جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر ﷺ نقل می‌کند. لذا داریم وقتی دوست اهل بیت ﷺ یاد ابا عبدالله و اهل بیت و اصحابشان ﷺ می‌افتد، وقتی می‌گوید: «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا»^{۱۴} ای کاش همراه شما بودم؛ و با شما به فوز عظیم شهادت نائل می‌شدم؛ یعنی با همه‌ی وجودش می‌گوید: حسین جان! ای کاش آن روز بودم، و بدنم را سپر می‌کردم؛ نمی‌گذاشتم آن تیغ و تیرها، آن سنگ و چوب‌ها، به پیکر تو برسد. امام معصوم ﷺ فرمودند: وقتی شیعه همین جمله را می‌گوید، در اجر و در مرتبت با شهدای کربلا شریک می‌شود.

به هر حال بعد از این جابر به عطیه می‌گوید: حالا به سمت کوفه حرکت کنیم. ظاهراً شاید همین لحظه‌هاست که قافله‌ی اُسرا می‌رسد. صدای زنگ قافله به گوش جابر و عطیه می‌رسد. بعد کم‌کم قافله نزدیک می‌شود. دیگر روز به طور کامل بالا آمده بود. جابر خدمت امام سجاد ﷺ می‌رسد. و بعد حضرت به او می‌گویند: اگر زیارت کردی؛ دیگر این‌جا را خلوت کن. اهل حرم می‌خواهند ببینند با عزیزانشان دیدار کنند. که دیگر جابر به همراه عطیه به سمت کوفه حرکت می‌کنند و جابر همان‌جا به عطیه می‌گوید: عطیه من دیگر خیلی امیدی ندارم، که عمرم آن‌قدر طولانی شود، ملاقات دیگری با تو داشته باشم. لذا وصیتم را به تو می‌کنم. می‌گوید: دوست بدار دوستدار پیامبر ﷺ و خاندانش را؛ تا

^{۱۳}. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۲ و مجلسی، بحار، ج ۳۲، ص ۲۴۵.

^{۱۴}. مجلسی، بحار، ج ۹۸، ص ۱۶۶ و نوری، مستدرک، ج ۱۰، ص ۳۰۴.

زمانی که دوستدار آنها هستند. و دشمن بدار ای عطیه، دشمنان پیامبر ﷺ و خاندانش را، تا زمانی که دشمن پیامبر ﷺ و خاندانش هستند. ولو این که این دشمنان بسیار نماز به پا می‌دارند؛ بسیار روزه می‌گیرند؛ اما با آنها دشمن باش. بعد هم فرمود: اگر کسی دوست‌دار اهل بیت ﷺ باشد، ولو آلوده‌ی به معصیت هم باشد، این بالاخره خوش‌فرجام خواهد بود. همین محبت و عشق به اهل‌بیت ﷺ او را از گناه نجات خواهد داد، او بالاخره فرجام نیکی خواهد داشت. همین محبت، او را از تبعات این معاصی و گناهان خلاص می‌کند؛ و او را پاک می‌کند؛ و در جمع بهشتیان منزل خواهد داشت.

اهل بیت ﷺ رسیدند. طوری که نقل می‌کنند دیگر طاقت نیاوردند که شترها زانو بزنند؛ تا از شترها پایین بیایند. از همان بالای شترها خودشان را پرتاب کردند به زمین. هر کدام از آنها قبری را به آغوش گرفت؛ و شروع کرد درد دل کردن، و خاطرات سفر را باز گو کردن. زینب کبری ﷺ سراغ قبر برادر رفتند؛ و شروع کردند ماجرای این سفر چهل روزه، این سیر «مِنَ الْحُسَيْنِ إِلَى الْحُسَيْنِ؛ مِنَ الْكُرْبَاءِ إِلَى الْكُرْبَاءِ» را برای ابوالفضل ﷺ نقل کردن. چهره‌ی زینب کبری ﷺ به روشنی رنج این سفر را نشان می‌داد. زینب ﷺ کاملاً پیر و در هم شکسته شده بودند. موهای زینب ﷺ به سفیدی گراییده بود. منتها زینب ﷺ علاوه بر این غم و اندوه سنگین سفر اسارت، نوعی شرم و حیا هم در چهره‌شان موج می‌زد. ایشان نگران این هستند که نکند برادر، سراغ دختر سه ساله‌ی خودش را بگیرد، که در شام باقی ماند؛ و در این سفر همراه آنها نیامد. کاروان اُسرا یک به یک عزیزانشان را دیدار کردند. خدا می‌داند چه محسری در آن جا به پا شد. سکینه بنت الحسین ﷺ این جمعیت را راه انداختند؛ یکی یکی نقطه‌ها را نشان می‌دادند. آنها را کنار نهر علقمه آوردند؛ گفتند: این جا دست راست عمویم جدا شد؛ آن جا دست چپ عمویم؛ این جا عمود آهنین بر فرق عمویم عباس وارد شد. چه غوغایی شد؟ خدا می‌داند. رباب ﷺ سراغ قبر کوچک شش ماهه‌ی خودش را می‌گرفتند. به ایشان خبر دادند که روی سینه‌ی پدر بزرگوارش مدفون است. خدا می‌داند چه غوغایی شد. سه روز در کربلا بودند. امام سجاد ﷺ دیدند اینها دیگر دارند با جان خودشان بازی می‌کنند. اگر در این جا باقی بمانند، زنده

نمی‌مانند. لذا دستور حرکت دادند. قافله بعد از سه روز از کربلا حرکت کرد. ولی رُبَاب عَلَيْهِ السَّلَام در کربلا ماند. رُبَاب عَلَيْهِ السَّلَام یک سال در کربلا باقی ماندند. حتی زیر سایه نمی‌رفتند. می‌آمدند زیر آفتاب. یک سال بر مزار حسین عَلَيْهِ السَّلَام شیون زدند. و بعد از یک سال، با تن رنجور و بدن کاهیده، به مدینه بازگشتند. که وقتی به مدینه باز گشتند؛ دیگر رَمَقِي برای ایشان باقی نمانده بود. و لذا بعد از مدت اندکی، رباب عَلَيْهِ السَّلَام هم به حسین عَلَيْهِ السَّلَام مُلْحَق شد.

این مصیبت عظمی، این داغ عظیم آل الله را به محضر قطب عالم امکان، و به قلب مجروح حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا فداه تسلیت عرض می‌کنم. و امیدواریم خدای متعال با صدور امر فرج آن بزرگوار، این غم‌های دل‌های داغ‌دیده‌ی شیعیان را درمان کند، و مرهم بگذارد؛ و در صدر اینها، قلب مجروح خود حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه را با صدور امر فرج آن بزرگوار مرهم بنهد؛ که آن حضرت بر کعبه تکیه بزنند؛ پشت بر کعبه بدهند. که شاید، شاید، یک تعبیر این که حضرت پشتشان را به کعبه می‌کنند، این باشد که باید به کعبه، کعبه‌یی که در آن ولایت نباشد، پشت کرد؛ همان‌طور که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام به کعبه پشت کردند، و به کربلا رفتند. شاید یک معنایش این باشد. حضرت به خانه‌ی خدا، به کعبه تکیه می‌زنند؛ و فریاد می‌زنند: «يا أَهْلَ الْعَالَمِ إِنَّ جَدِّي الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُتِلَ عَطْشَانًا»^{۱۵}؛ جَدِّم ابا عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام را مظلومانه و عطشان به شهادت رساندند. و آنگاه حضرت به خون‌خواهی ابا عبدالله الحسين عَلَيْهِ السَّلَام بر می‌خیزند. لذا پرچم یاران آن حضرت، پرچم «يا لَنَارَاتِ الْحُسَيْنِ»^{۱۶} است؛ یعنی ای خون‌خواهان حسین عَلَيْهِ السَّلَام. در دعای ندبه، حضرت را به همین نام صدا می‌زنیم و می‌خوانیم: «أَيْنَ الطَّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَاءَ»^{۱۷}

^{۱۵}. یزدی حایری، إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۲۳۳.

^{۱۶}. صدوق، أمالی، ص ۱۳۰ و مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۲۸۶.

^{۱۷}. سیّد بن طاووس، إقبال بالأعمال، ج ۱، ص ۵۰۹ و مجلسی، زاد المعاد، ص ۳۰۶.

امیدواریم خدای متعال ترحم کند؛ و باقی مانده‌ی دوران غیبت مولای ما، آقای ما، حضرت بقیة الله ارواحنا فداه را بر ما ببخشد؛ و ظهور آن حضرت را، برای تشفی همهی دل‌های رنجیده و رنج‌دیده و مجروح از واقعه‌ی کربلا، مقدر بفرماید؛ و همهی ما را در این قیام خون‌خواهانه‌ی کربلا، از ارادتمندان و دل‌باختگان آستان حسینی علیهم السلام و یاران حضرت مهدی ارواحنا فداه، قرار بدهد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ